

کار خواستند، گلوله گرفتند!

حمله به جوانان اهواز و گچساران را محکوم می کنیم!

اعلامیه حزب حکمتیست

شلیک جواب هیولای بیکاری نیست

تیراندازی نیروهای سرکوبگر رژیم به صف جوانان جویای کار

خاوران چشم اسفندیار جمهوری اسلامی

صفحه ۵

رحمان حسین زاده

جنگ تروریست ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن" از شکست نظامی جنگ تا زمینه سازی برای هیروشیمايي دیگر

صفحه ۶

علی جوادی

جمهوری اسلامی مردم را از کرامت انسانی تهی کرده است!

راهی جز بیداری نیست

صفحه ۱۱

عثمان رسولی

دگردیسی چپ محور مقاومتی

از «نئوتوده‌ای» به «مارکسیست قانونی»

صفحه ۱۲

سمیرا دولتشاهی

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست کمک مالی کنید!

۸۷۰
هستی
کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۴ شهریور ۱۴۰۵ - ۵ سپتامبر ۲۰۲۶

نشست دفتر سیاسی حزب کمونیست

کارگری ایران - حکمتیست برگزار شد

روزهای یکشنبه و دوشنبه هشتم و نهم شهریور ۱۴۰۵ برابر با ۳۰ و ۳۱ اوت ۲۰۲۶ جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست با شرکت اعضای دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب برگزار شد.

دستور جلسه مصوب دفتر سیاسی عبارت بود از:

- ۱- گزارش
- ۲- اوضاع سیاسی، چشم انداز دوره جنگ و یا سازش در ایران و منطقه
- ۳- اولویتها، اقدامات و پروژه های حزب
- ۴- بررسی سند فعالیت گارد آزادی
- ۵- تدارک پلنوم ۵۳ حزب
- ۶- قرار و قطعنامه ها
- ۷- انتخابات

در دستور گزارش، رئیس دفتر سیاسی، اقدامات سیاسی و عملی انجام شده از مقطع پلنوم ۵۲ تا نشست دفتر سیاسی را به جلسه ارائه کرد. اعضای دفتر سیاسی جنبه های مختلف فعالیتها را در این دوره حساس مورد بررسی قرار دادند. نشست، اتخاذ سیاستهای شفاف کمونیستی و تصمیمات سیاسی درست رهبری حزب را در دوره پیچیده سیاسی چند ماه اخیر مورد تأیید قرار داد.

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

نشست دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری

ایران - حکمتیست بر گزار شد ...

در عین حال بر ناکافی بودن سطح فعالیت‌های حزب نسبت به شتاب تحولات سیاسی و به ویژه در عرصه سازماندهی تأکید گذاشت. نشست دفتر سیاسی بر ارتقاء آمادگی حزب برای شرایط پرتحول سیاسی ایران و تأکید بر اولویت‌ها و پروژه‌های مشخص و لازم در این راستا تأکید گذاشت.

دستور دوم با عنوان، اوضاع سیاسی، چشم انداز دوره جنگ و یا سازش در ایران و منطقه توسط رفیق سیاوش دانشور به جلسه معرفی شد. در این دستور ضمن تأکید بر چهارچوب و ارکان سیاست کمونیستی در قبال جنگ، بر مسائل جدید بعد از "آتش بس"، تأکید بر بن بست جنگ به معنای در دسترس نبودن یک پیروزی نظامی، نیاز طرفین به مذاکره و رسیدن به یک سازش؛ معنای سیاست تشدید تحریم‌های تجاری، جنگ اقتصادی بمثابة ادامه جنگ نظامی با اهداف و پیامدهای ویرانگرتر برای مردم، اوضاع وخیم اقتصادی و سیاست شوک درمانی رژیم، وضعیت جمهوری اسلامی و جامعه، تأکید بر محوره‌های سیاسی و مبارزاتی در ایندوره از جوانب این بحث بودند.

در دستور سوم نشست، سند تدوین شده "اولویت‌ها و اقدامات فوری حزب" از جانب رحمان حسین زاده معرفی شد. در انطباق با تبیین و تحلیل حزب از تحولات خیره کننده در جامعه ایران و خاورمیانه و اسناد مصوب پلنوم چند ماه قبل حزب، اولویت‌ها و اقدامات فوری در ۱۰ بند اساسی به نشست ارائه شد. اولویت‌ها و پروژه‌هایی چون، الف- علیه فقر و فلاکت و بیکاری، ب- علیه سرکوب و اعدام، ج- مقابله با

پیامدهای مخرب تحریم اقتصادی و شرایط "جنگ و سازش و انتظار" و حربه به استیصال کشیدن جامعه، د- ارتقاء فوکوس سیاسی و عملی جدی رهبری حزب در قبال جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های رادیکال اجتماعی، ه- پیشبرد فعالیت‌ها و پروژه‌های مؤثر در کردستان و تقویت دخالتگری کمیته کردستان حزب در تحولات سیاسی جامعه، و ارتقاء کارایی رسانه‌های حزب و چند محور اساسی دیگر و تدقیق چند شعار تاکتیکی مبارزاتی، مجموعاً چهارچوب اصلی سند پروژه‌ها و اقدات عاجل این دوره را تشکیل داده است. کلیت این سند که در سطح درون حزب منتشر میشود، بعد از بحث و تبادل نظر کافی به اتفاق آراء به تصویب نشست رسید.

در دستور چهارم، پیش نویس سند "اهداف، ساختار سازمانی و وظایف گارد آزادی" ارائه شده از جانب رحمان حسین زاده به نشست مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پیشنهادات و اصلاحات متعددی در قبال این سند مطرح شد. لذا سند به رأی گذاشته نشد و تدقیق و تصمیم نهایی در مورد این سند به هیئت اجرایی منتخب دفتر سیاسی محول شد.

در دستور بعدی طرح برگزاری پلنوم ۵۳ از جانب دبیر کمیته مرکزی رفیق ناصر مرادی ارائه شد. کلیت طرح به تصویب نشست دفتر سیاسی رسید.

در دستور انتخابات، ابتدا رحمان حسین زاده با اتفاق آراء به عنوان رئیس دفتر سیاسی انتخاب شد. سپس رفقا سیاوش دانشور، سعید یگانه، ملکه عزتی، علی جوادی و سعید آرمان به عنوان اعضای هیئت اجرایی انتخاب شدند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

شهریور ۱۴۰۵ - سپتامبر ۲۰۲۶



افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی
<https://alternative-shorai.tv>

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3 عمودی



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

مرگ بر جمهوری اسلامی!

اعلامیه حزب گمونست کار گری - حکمتیست

کار خواستند، گلوله گرفتند!

حمله به جوانان اهواز و گچساران را محکوم می‌کنیم!

روز دوشنبه ۹ شهریور ۱۴۰۵، نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی به تجمع جوانان جویای کار در مقابل شرکت کشت و صنعت نیشکر دعبل خزاعی در اهواز حمله کردند. جوانان و خانواده‌های ساکن مناطق اطراف شرکت برای اعتراض به بیکاری، تبعیض و مناسبات رانتی حاکم بر استخدام‌ها گرد آمده بودند. پاسخ حکومت به مطالبه کار، ضرب و شتم و تیراندازی بود. در میان این یورش، جوانی فریاد می‌زد: "این جوانان همه گرسنه‌اند... ما کار می‌خواهیم." این فریاد امروز صدای میلیون‌ها انسانی است که حکومت حتی حق زنده ماندن را نیز برایشان به مسئله‌ای امنیتی تبدیل کرده است.

پیش از آن نیز، نیروهای انتظامی به تجمع جوانان جویای کار گچساران حمله کردند. آنان در اعتراض به رانت و بی‌عدالتی در استخدام‌های بالایشگاه تازه تاسیس لیشر گرد آمده بودند که ماموران برای متفرق کردنشان دست به تیراندازی زدند. در فاصله‌ای کوتاه، در دو نقطه از جنوب ایران، جوانانی که چیزی جز کار و امکان ادامه زندگی نمی‌خواستند، با زبان رسمی جمهوری اسلامی رو به رو شدند: باتوم، بازداشت و گلوله.

این حملات نه حوادثی محلی‌اند و نه حاصل "تندروی" چند مامور. این تصویر عریان حکومتی است که در آن مطالبه نان جرم، اعتراض به بیکاری اخلال و درخواست کار تهدیدی امنیتی محسوب می‌شود. هنگامی که جوانان کار می‌خواهند، نیروی انتظامی می‌فرستد؛ هنگامی که کارگران دستمزد می‌خواهند، پرونده امنیتی می‌سازد؛ و هنگامی که مردم به گرسنگی اعتراض می‌کنند، از لوله تفنگ با آنان سخن می‌گوید.

بر خلاف تبلیغات اپوزیسیون راست و مدافع سرمایه داری، فقر و فلاکت در جمهوری اسلامی صرفاً پیامد ناخواسته یک اقتصاد "بد اداره شده" نیست. بیکاری ریشه در مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری دارد. تحمیل فقر یکی از ارکان سیاست اقتصادی و از ابزارهای بقای حکومت است. و اما انسانی که تمام توانش صرف یافتن نان، پرداخت اجاره و تامین دارو می‌شود، باید فرصت و توان کمتری برای اعتراض و سازمان‌یابی داشته باشد. ناامنی اقتصادی را بر جامعه حاکم کرده‌اند تا هر کارگر از اخراج، هر جوان از بیکاری و هر خانواده از سقوط بیشتر بترسد. جمهوری اسلامی فقر را اداره نمی‌کند؛ آن را تولید و توزیع می‌کند و به سلاح حکومت اسلامی و سرمایه علیه جامعه بدل می‌سازد.

در جامعه‌ای که جوانانش برای یک شغل هدف گلوله قرار می‌گیرند، ثروت‌های عظیم نفت، گاز، نیشکر و صنایع بزرگ میان سپاه، بنیادهای

مذهبی، پیمانکاران حکومتی و سرمایه‌داران صاحب نفوذ دست به دست می‌شود. ایران بر دریایی از ثروت نشسته است، اما مردمش باید برای آب، کار، دارو و هوای قابل تنفس بجنگند. سود و ثروت نصیب سرمایه و وابستگان و دستگاههای متعدد حکومت می‌شود و فقر، بیماری و بیکاری سهم جامعه است.

حتی آمار رسمی و محدود دولت نیز نمی‌تواند ابعاد بحران را بپوشاند. در بهار ۱۴۰۵ نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله به ۲۳.۴ درصد رسید و شمار شاغلان نسبت به سال قبل حدود ۴۵۰ هزار نفر کاهش یافت. این ارقام میلیون‌ها جوان ناامید شده‌ای را که دیگر در جست و جوی رسمی کار نیستند، کامل نشان نمی‌دهد. اما پشت هر عدد، انسانی قرار دارد که استقلال، مسکن، درمان، تشکیل خانواده و آینده از او ربوده شده است.

جمهوری اسلامی از گسترش اعتراض علیه بیکاری وحشت دارد، زیرا می‌داند مطالبه ساده "کار می‌خواهیم" می‌تواند به این پرسش برسد: چرا در جامعه‌ای با این همه ثروت، باید کسی بیکار و گرسنه باشد؟ و از اینجا تنها یک گام تا پرسش تعیین کننده باقی می‌ماند: چرا مشتی سرمایه‌دار، فرمانده، آخوند و مدیر حکومتی باید بر ثروت، کار و سرنوشت میلیون‌ها انسان حکومت کنند؟ گلوله‌های اهواز و گچساران تلاشی برای خاموش کردن همین پرسش و هراس از گسترش آنند.

اما همان فقری که قرار بود مردم را مطیع کند، اگر خشم برخاسته از آن متشکل شود، می‌تواند حکومت را به زیر بکشد. غول فقر و بحران اقتصادی که جمهوری اسلامی خود پروراند، اکنون در برابر سازندگانش قد می‌کشد. جامعه‌ای را که اکثریت آن هر روز فقیرتر و اقلیتی انگلی در آن هر روز ثروتمندتر می‌شود، نمی‌توان برای همیشه با زندان و گلوله اداره کرد. خشم کارگر، جوان بیکار، زن، بازنشسته، معلم و پرستار می‌تواند به نیروی بدل شود که عمارت پوسیده استبداد اسلامی و سرمایه را فرو بریزد.

مبارزه علیه بیکاری، فقر و فلاکت یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های نبرد طبقاتی و اجتماعی است. این مبارزه نباید به رقابت میان کارگر "بومی" و "غیربومی" یا تقسیم چند فرصت ناچیز میان جویندگان کار تقلیل یابد. همه انسان‌های آماده به کار، مستقل از محل تولد، قومیت، جنسیت و مذهب، حق برخورداری از کار مناسب و زندگی مرفه دارند. دشمن جوان بیکار اهوازی، کارگری از شهری دیگر نیست؛ دشمن او نظامی است که کار را امتیاز، استخدام را بازار رانت و زندگی انسان را وثیقه سود کرده است.

جوانان و کارگران بیکار و کارگران شاغل باید در اتحاد با یکدیگر، در محلات، کارخانه‌ها و مراکز کار و زندگی، تشکلهای مستقل خود را برپا کنند. کارگر شاغل باید بداند بیکاری میلیونی وسیله‌ای برای ارزان نگه داشتن نیروی کار و تهدید دائمی اوست؛ جوان و کارگر بیکار نیز باید بداند قدرتش در اتحاد با کارگران شاغل است. جدایی

اعلامیه حزب حکمتیست

شلیک جواب هیولای بیکاری نیست

تیراندازی نیروهای سرکوبگر رژیم به صف جوانان جویای کار

امروز دوشنبه ۹ شهریور در شهرستان گچساران، نیروهای انتظامی و سرکوبگر رژیم اسلامی بسوی جمعیت معترض جوانانی که خواهان کار بودند، شلیک کردند. این جوانان به روند و ضوابط استخدام نیرو در پروژه پالایشگاه لیشر و اعمال تبعیض توسط روابط فردی اعتراض داشتند و خواهان کار در این پروژه بودند. بنا به ویدیویی که خبرگزاری هرانا منتشر کرده است، نیروهای انتظامی برای متفرق کردن تجمع‌کنندگان اقدام به تیراندازی کردند. گزارشها از یک تا چند نفر زخمی خبر میدهند.

ایجاد شکاف میان کارگران جویای کار اعم از بومی و غیر بومی، اعمال تبعیض و فساد گسترده در روند استخدامها توسط کارفرمایان و بویژه شرکتهای زالوی پیمانی، همه قرار است نهایتاً دستمزد کارگران را پائین تر بیاورد و سود سرمایه داران را افزایش دهد، تنش و تقابل میان کارگران بومی و غیربومی ایجاد کند و رقابت میان بخشهای مختلف شاغل و بیکار را گسترش دهند.

ما همراه با کارگران و مردم آزادیخواه سرکوب اجتماع کارگران بیکار و شلیک به صف کارگران توسط نیروهای سرکوبگر حافظ منافع سرمایه‌داران را قویاً محکوم میکنیم.

جوانان جویای کار و کارگران بیکار شده در ابعاد میلیونی بویژه در دوره جنگ؛ باید شعار مبارزاتی و سیاستی واقعی و دربرگیرنده را در دستور بگذارند. «یا کار یا بیمه بیکاری مکفی برای تمام افراد آماده به کار» و سیاست "اتحاد شاغل و بیکار" یک راه وحدت کارگران علیه سرمایه‌داران است. کارگر بیکار یا آماده به کار بخشی از جمعیت بزرگ اردوی طبقه کارگرند. منافع این اردوی اجتماعی و طبقاتی یکی است و هر سیاستی که بخشی را در مقابل بخشی دیگر میگذارد، به نفع سرمایه داران عمل میکند.

جوانان آماده به کار، کارگران بیکار!

در مقابل هیولای بیکاری که صدها هزار خانواده کارگری را در معرض نابودی قرار داده است، باید متشکل شویم و حقوق و زندگی‌مان را فریاد زنیم. جنبش علیه بیکاری بعنوان یک شاخه و بخشی لاینفک از جنبش کارگری میتواند و ضروری است پرچم و خواست «یا کار یا بیمه بیکاری مکفی» را برافرازد و برای بمیدان کشیدن نیروی وسیع اجتماعی ذینفع تلاش کنند. اتحاد کارگری علیه بیکاری سنگری برای دفاع از زندگی و حقوق پایه کارگری است.

مرگ بر جمهوری اسلامی
آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۲۰۲۶ اوت ۳۱-۱۴۰۵ شهریور ۹

کار خواستند، گلوله گرفتند!

حمله به جوانان اهواز و گچساران را

محکوم می‌کنیم ...

شاغل از بیکار، قدرت حکومت و سرمایه است؛ اتحادشان آغاز پایان این قدرت است.

ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط همه بازداشت شدگان هستیم. آمران و عاملان تیراندازی باید در برابر مردم پاسخگو شوند. تجمع، اعتصاب، تشکل و اعتراض از حقوق بی قید و شرط مردمند. حکومتی که به سوی انسان‌های گرسنه و جویای کار شلیک می‌کند، نه مدافع امنیت، بلکه سازمان مسلح حفاظت از فقر، امتیاز و سرمایه است.

پرداخت فوری بیمه بیکاری مکفی به همه بیکاران، بدون شرط و تبعیض، و تامین کار مناسب برای همه افراد آماده به کار، مطالبه فوری این مبارزه است. منابع لازم کاملاً وجود دارد. ثروتی که صرف جنگ، موشک، دستگاه‌های نظامی و امنیتی، نهادهای مذهبی، تبلیغات حکومتی و تامین بقای جمهوری اسلامی می‌شود، باید صرف زندگی جامعه شود. امکانات کشور باید به جای جنگ و ویرانی، برای کار، مسکن، درمان، آموزش، رفاه و یک زندگی شایسته به کار گرفته شود. مسئله کمبود منابع نیست؛ مسئله این است که طبقه حاکم منابع جامعه را علیه خود جامعه مصرف می‌کند.

اما پایان همیشگی بیکاری و فقر و فلاکت و استثمار تنها با برچیدن نظامی ممکن است که زندگی انسان را تابع سود سرمایه و حفظ سلطه طبقاتی می‌کند. سوسیالیسم یعنی بازگرداندن ثروت و اختیار جامعه به صاحبان واقعی آن؛ یعنی سازمان یابی شورایی کارگران و مردم و به کارگیری همه امکانات اجتماعی برای آزادی، برابری و رفاه همگان. جوانان اهواز و گچساران برای کار به میدان آمدند، اما گلوله‌های حکومت حقیقت بزرگ‌تری را آشکار کرد: برای تضمین نان، کار و زندگی، باید قدرت را از دست پاسداران فقر، سرمایه و گرسنگی بیرون کشید.

زنده باد اتحاد جوانان و کارگران شاغل و بیکار!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۱ سپتامبر ۲۰۲۶

خاوران

چشم اسفندیار جمهوری اسلامی

رحمان حسین زاده

چهاردهه قبل به دستور خمینی و مشارکت همگانی حاکمان جمهوری اسلامی از هر دو جناح، هزاران کمونیست و آزادیخواه و مخالف جمهوری اسلامی ظرف یک ماه مخفیانه اعدام شدند. اجسادشان با بولدوزر در بیابانهای خاوران زیر خاک مخفی شد و جمهوری اسلامی زندانها را به این طریق از زندانی سیاسی خالی کرد! این قتل عام، مابه ازای داخلی قبول شکست و آتش بس در جنگ ایران و عراق و برای "پاک سازی" زندانها و ترساندن جامعه بود. چهاردهه قبل خاوران بیابان گمنام و متروکی بود که سران جمهوری اسلامی فکر میکردند، دور از چشم مردم میتوانند آثار جنایت و کشتارشان را در آنجا پنهان کنند. اما دیری نپایید و خیلی زود این محل توسط مردم و خانواده جانباختگان کشف و به گورستان کمونیست ها منصوب شد. بیابان متروکی که قرار بود مخفیگاه آثار شکلگیری حاکمیت اسلام باشد، توسط صدها و صدها خانواده ای که در زیر تله های خاک بدنبال باقیمانده اجساد عزیزانشان میگشتند، به محل همبستگی و اتحاد مبارزاتی تبدیل شد.

از آن سال به بعد مبارزه ای بی وقفه برای زنده نگه داشتن خاوران، جانباختگانش و آرزوی به زیر کشاندن و به محاکمه کشاندن سازندگان این هولوکاست اسلامی در جریان است. هر سال مخفیانه و آشکارا علیرغم فشار قداره بندان اسلامی خانواده قربانیان و مردم در این محل اجتماع کرده و یاد عزیزانشان را گرمی داشته اند. خاوران آشویتس جمهوری اسلامی و نماد به محاکمه کشاندن سران جمهوری اسلامی و کيفر خواست مردم تشنه آزادی است. خاوران پاشنه آشیل جمهوری اسلامی است. تقلاهای مذبوحانه و پنهانکاریهای ناشیانه جمهوری اسلامی برای گم و گور کردن آثار یکی از بزرگترین مقاطع جنایتکاری جمهوری اسلامی فایده ای نداشته و ندارد. خاوران پابرجا و پایدار یکی از بهترین سندهای جنایات جمهوری اسلامی است که سران جمهوری اسلامی باید در مقابل آن پاسخگو باشند.

جوانان و زندانیانی که تابستان ۶۷ در جوخه های اعدامهای جمعی و شبانه در دسته های صدها و دهها نفره با پیکرهای شکنجه شده به قتل رسیدند، جرمی جز مخالفت با شکل گیری همین حکومت فقر و خفقان اسلامی را نداشتند. اینها کمونیست ها و آزادیخواهانی بودند که در راه مقاومت در مقابل شکل گیری یک حکومت ضد بشری اسلامی جانباختند. خاوران از مراکز و بناهای مهم، بازگو کننده مقطع مهمی از تاریخ شکل گیری جمهوری اسلامی ایران و ایستادگی در مقابل آن و گورستان هزاران هزار جانباخته عزیز و گرمی راه سوسیالیسم و

آزادی است. مبارزه ای که این عزیزان مبشر آن بودند، اکنون در ابعادی گسترده تر ادامه دارد.

بارها نوشتیم "دور نیست آن روزی که سران جمهوری اسلامی به جرم کارنامه سراسر جنایات و ننگین همه دوران حاکمیتشان به سزای اعمالشان میرسند". جمهوری اسلامی با بحرانهای مرکب و با معضلات لاینحل روبرو است. اگر

چه در یکسال گذشته جنگ ویرانگر و ضد انسانی آغاز شده توسط تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل و موشک پراکنیهای متقابل جمهوری اسلامی در منطقه روند رو به گسترش اعتراضات گسترده و قدرتمند شدن جنبش سرنگونی را به حاشیه راند، اما چشم انداز فوران خشم و انزجار وسیع و عمیق کارگران و زنان و جوانان و توده مردم جان به لب رسیده، کابوس دائمی سران جمهوری اسلامی است. پتانسیل مبارزاتی جامعه ایران، قدرت و نیروی تعیین تکلیف قطعی با جمهوری اسلامی و پایان دادن به عمر ننگین آن است. در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، سران این نظام مخوف اسلامی و همه قاتلان دهه خونین شصت و جانپان حاکم قبلی و کنونی هر روز انسان کش این نظام به سزای اعمالشان خواهند رسید.

شهریور ۱۴۰۵

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری سلامی!

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به

انسان است!

منصور حکمت

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!

جنگ تروریست‌ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن"؛ از شکست نظامی جنگ تا زمینه

سازی برای هیروشیمای دیگر

علی جوادی



اما حکومت سقوط نکرد. تحریم بیش از آنکه ماشین سرکوب را از کار بیندازد، سفره کارگر، داروی بیمار، آینده کودک و توان مقاومت جامعه را فرسود. با این همه، مدافعان تحریم نتیجه نگرفتند که این سیاست علیه مردم، ضد انسانی و بیمارگونه است. گفتند فشار کافی نبوده است.

سپس جنگ دوازده روزه فرا رسید. حمله نظامی آمریکا و اسرائیل قرار بود فرماندهی و توان نظامی جمهوری اسلامی را درهم بکوبد و مردم را به خیابان بکشاند. رضا پهلوی در قامت احمد چلبی ایرانی، آماده بود تا از فراز موشک‌ها برای جامعه فرمان قیام صادر کند. قرار بود بمب افکن‌های خارجی ضربه بزنند و مردم نقش نیروی زمینی پروژه بازگشت سلطنت را بازی کنند.

اما مردم به فرمان بمب افکن‌ها قیام نکردند. بسیاری مناطق زیر حمله را ترک کردند تا خود و خانواده‌هایشان را از مرگ نجات دهند. این ابتدایی‌ترین و انسانی‌ترین واکنش به جنگ بود. با این حال، کنگرلو از خروج مردم برآشفست: چرا زیر بمباران نماندید؟ چرا به خیابان نریختید؟ چرا سناریوی ما را به پایان نرساندید؟

گویا وظیفه مردم این بود که زیر آوار منتظر بمانند، از میان دود و خون برخیزند و برای مدعی سلطنت هورا بکشند. مردمی که از برابر بمب می‌گریزند، از آزادی نمی‌گریزند؛ از مرگ می‌گریزند. فقط سیاستی که جان انسان در محاسباتش صفر است می‌تواند این غریزه انسانی را به "خیانت" تعبیر کند.

مرحله بعد، جنگ چهل روزه بود؛ حمله‌ای گسترده‌تر که ضربات سنگینی به جمهوری اسلامی وارد کرد و هم زمان جان و امنیت مردم را زیر فشار گذاشت. اما این جنگ نیز به هدف سیاسی مورد انتظار آمریکا، اسرائیل و راست، یعنی فروپاشی حکومت و انتقال قدرت، نرسید. یک بار دیگر معلوم شد برتری هوایی و قدرت تخریب ماشین‌های جنگی، جای نیروی اجتماعی، سازمان یافتگی، رهبری و انقلاب را روی زمین نمی‌گیرد.

تا زمانی که قرار بود مردم با فرمان رضا پهلوی و صدای انفجار موشک‌ها به خیابان بیایند، همین مردم "ملت آماده قیام" بودند. وقتی نیامدند، ناگهان مذهبی، خرافی و ناتوان از انقلاب کشف شدند. جامعه در این فاصله تغییر نکرده بود؛ پروژه سیاسی شکست خورده بود. این نظریه تازه، جامعه شناسی ایران نیست؛ برائت‌نامه سیاست شکست خورده جنگ است.

آریا کنگرلو در "رو در رو"، برنامه‌ای از محمود احمدی، می‌گوید: "به نظر من جمهوری اسلامی هویتی دارد که از طریق انقلاب‌های توده‌ای سرنگون نخواهد شد. چرا؟ برای اینکه به وسیله ایدئولوژی‌ای رهبری می‌شود که آن ایدئولوژی، بیش از لیبرال دموکراسی، کمونیسم، مارکسیسم، هر ایسم دیگری و حتی ملی‌گرایی، در میان مردم ریشه دارد. هنوز که هنوز است، میلیون‌ها نفر از مردم ایران با پای پیاده به کربلا می‌روند؛ هنوز مناسک سنتی را انجام می‌دهند؛ هنوز ۹۰ درصد ایرانی‌ها نام فرزندان‌شان را محمد، حسین و عبدالله می‌گذارند. بنابراین، به نظر من جمهوری اسلامی در ایران شرایطی ایجاد کرده است که باید یا از طریق مدل شوروی سرنگون شود یا از طریق مدل ژاپن."

این سخنان را نباید یک اظهار نظر نسنجیده، یک لغزش زبانی یا نمونه‌ای دیگر از جامعه شناسی عامیانه راست تلقی کرد. این جملات حلقه تازه‌ای از یک زنجیره سیاسی معین‌اند: از تحریم اقتصادی تا حمله نظامی، از انتظار قیام مردم زیر بمباران تا تحقیر مردمی که حاضر نشدند نیروی زمینی جنگ آمریکا و اسرائیل شوند، و از شکست جنگ متعارف تا طرح "مدل ژاپن" و زمینه سازی سیاسی برای هیروشیمای دیگر در فردای تحولات سیاسی ایران.

"مدل ژاپن" در اینجا یک استعاره خنثی تاریخی نیست. نام مرحله‌ای بالاتر از جنگ است: عبور از بمباران متعارف به آستانه اتمی؛ از شکست ارتش به درهم شکستن جامعه؛ از جنگ برای تغییر حکومت به نابودی شهرها برای تحمیل تسلیم. این دیگر صرفاً انکار تلاش و خیزش مردم نیست؛ جایگزین کردن انقلاب با انهدامی خونین و اتمی است.

چهار پرده شکست یک سیاست

برای فهم معنای واقعی سخنان کنگرلو، باید به مسیری نگاه کرد که راست جنگ طلب در کشمکش میان آمریکا و اسرائیل از یک سو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر طی کرده است.

نخست، تحریم اقتصادی به عنوان راه سرنگونی حکومت عرضه شد. قرار بود بستن شریان‌های مالی، نفتی و تجاری جمهوری اسلامی را به زانو درآورد و جامعه را به نقطه انفجار برساند. حامیان تحریم، فقر، بیکاری، کمبود دارو، سقوط دستمزد و فروریختن زندگی روزمره میلیون‌ها انسان را "فشار بر رژیم" نامیدند. مردم باید گرسنه‌تر می‌شدند تا شاید حکومت ضعیف‌تر شود.

چیست؟

جنگ تروریست‌ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن"؛ از شکست نظامی جنگ تا

زمینه سازی برای هیروشیمايي دیگر ...

پرده چهارم: "روز D اقتصادی"

پس از آنکه دو مرحله جنگ متعارف نتوانست هدف سیاسی واشنگتن و راست جنگ طلب را محقق کند، دولت آمریکا بار دیگر به جنگ اقتصادی بازگشته است؛ این بار در ابعادی گسترده‌تر، با محاصره و گسترش تحریم‌های ثانویه.

اسکات بسنت، وزیر خزانه‌داری آمریکا، این مرحله را "روز D اقتصادی" و "بزرگ‌ترین تهاجم مالی‌ای که تاکنون علیه یک دشمن سازمان داده شده" نامیده و هدف را رساندن ایران به "انزوای کامل مالی" و واداشتن شرکای اقتصادی آن به انتخاب میان تجارت با ایران یا دسترسی به نظام مالی آمریکا اعلام کرده است. او از این مرحله به‌عنوان "بازی پایانی" و خفه‌کردن اقتصادی حکومت سخن گفته است. انتخاب اصطلاح "روز D" تصادفی نیست. به سنت زبان عملیات نظامی را به عرصه اقتصاد منتقل می‌کند: بانک، بندر، تجارت و انتقال پول به سنگرهای دشمن و کل اقتصاد یک کشور به میدان جنگ تبدیل می‌شود.

اما اقتصاد جمهوری اسلامی ساختمانی جدا از جامعه نیست که بتوان آن را منفجر کرد و مردم را سالم بیرون آورد. وقتی اقتصاد را خفه می‌کنند، ابتدا گلوئی کارگر، بازنشسته، بیمار، کودک و خانواده کم درآمد را می‌فشارند. سپاه و طبقه حاکم شبکه‌های قاچاق، انحصار و منابع اختصاصی خود را دارند؛ این مردم‌اند که در صف دارو، کارخانه تعطیل شده و سفره کوچک شده معنای واقعی "روز D اقتصادی" را تجربه می‌کنند.

در فرهنگ لغت وزارت خزانه‌داری آمریکا این "تهاجم اقتصادی" است؛ در زندگی مردم، گرسنگی، بیکاری، بیماری و تباهی آینده است. تحریم ادامه جنگ با وسایل دیگر است؛ جنگی علیه زندگی که خون را آهسته‌تر و دور از دوربین‌ها جاری می‌کند.

پس از شکست جنگ اقتصادی، کدام سناریو؟

منطق تصاعدی این سیاست روشن است. هر بار که یک مرحله به هدف نمی‌رسد، خود استراتژی زیر سوال نمی‌رود؛ تنها شدت آن ناکافی اعلام می‌شود. تحریم جواب نداد؛ محاصره کامل‌تر. جنگ دوازده روزه جواب نداد؛ جنگ گسترده‌تر. جنگ چهل روزه نتیجه مطلوب نداد؛ خفه کردن اقتصادی جامعه. و سؤال کلیدی این است: اگر "روز D اقتصادی" نیز جمهوری اسلامی را سرنگون نکند، مرحله بعد

این دیگر صرفاً یک پرسش نظری نیست. گزارش‌های منتشرشده در اوت ۲۰۲۶ نشان می‌دهند که درست در همین مقطع، در ساختار نظامی آمریکا بحث درباره افزایش نقش سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی و حتی امکان استفاده از سلاح هسته‌ای علیه ایران جریان داشته است.

ان‌پی‌سی نیوز به نقل از پنج منبع مطلع گزارش کرد پنتاگون در حال بازیابی استراتژی هسته‌ای آمریکا با تأکید بیشتر بر سلاح‌های تاکتیکی است. هدایت این بازیابی بر عهده البریج کالبی، معاون سیاست‌گذاری وزارت جنگ، قرار گرفته؛ کسی که سال‌ها پیش آشکارا از ضرورت ایجاد توانایی آمریکا برای "جنگ هسته‌ای محدود" نوشته بود.

در همان ماه، مارجوری تیلور گرین گفت در جلسات راهبردی درباره استفاده از سلاح هسته‌ای علیه ایران بحث شده است. این ادعا تکذیب شد، اما اندکی بعد تاکر کارلسون گفت پیشنهاد مشخص حمله هسته‌ای در وزارت جنگ به اسلایدهای برنامه ریزی تبدیل شده است. جو کنت، رئیس پیشین مرکز ملی ضد تروریسم آمریکا، نیز از سلاح هسته‌ای با "کاربرد محدود" برای نفوذ به تأسیسات عمیق زیرزمینی به‌عنوان یکی از سناریوهای محتمل سخن گفته است.

این گزارش‌ها به معنای اتخاذ تصمیم برای حمله اتمی نیستند. اما یک واقعیت را نشان می‌دهند: گزینه اتمی دیگر صرفاً خیال پردازی حاشیه‌ای نیست؛ وارد قلمرو بحث، محاسبه و گزینه سازی نظامی شده است.

چرا ژاپن؟

آنچه "مدل ژاپن" را از شکست متعارف نظامی متمایز می‌کند، شکست زمینی، دریایی یا حتی بمباران معمول شهرها نیست. ژاپن پیش از اوت ۱۹۴۵ شکست‌های سنگینی متحمل شده بود؛ اما آنچه "مدل ژاپن" را در حافظه تاریخی جهان تعریف می‌کند، هیروشیما و ناگازاکی است: عبور از آستانه اتمی و تسلیم پس از آن.

در زبان سیاسی امروز، قرار دادن "مدل ژاپن" در برابر "مدل شوروی" معنایی روشن دارد. شوروی از درون فروپاشید؛ ژاپن از بیرون، پس از ویرانی شهرها و بمباران اتمی، به تسلیم واداشته شد و سپس زیر اشغال قدرت‌های پیروز قرار گرفت.

اگر منظور کنگرلو صرفاً شکست نظامی متعارف بود، ده‌ها نمونه تاریخی دیگر وجود داشت. انتخاب ژاپن، آن هم پس از ناکامی جنگ‌های متعارف علیه ایران، نمی‌تواند از هیروشیما و ناگازاکی جدا شود.

وقتی "مدل ژاپن" با نقشه‌های پنتاگون تلاقی می‌کند

اینجاست که دو خط ظاهراً مستقل به نقطه‌ای هولناک نزدیک می‌شوند. از یک طرف، نظریه پرداز راست ایرانی اعلام می‌کند جامعه ایران چنان در اسلام ریشه دارد که قادر نیست از طریق انقلاب توده‌ای

جنگ تروریست‌ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن"؛ از شکست نظامی جنگ تا زمینه

سازی برای هیروشیمايي ديگر ...

ترجمه شود. سه میلیون انسان، سه میلیون زندگي: کودک، کارگر، پرستار، راننده، دانشجو، مادر، پیرمرد، زندانی سياسي، مخالف جمهوری اسلامی؛ حتی کسی که شاید همان صبح علیه حکومت اعتراض کرده باشد.

فيزيک انفجار نیز با بازی‌های لغوی پنتاگون تغییر نمی‌کند. آکادمی ملی علوم آمریکا در بررسی سلاح‌های هسته‌ای نفوذگر به این نتیجه رسید که هیچ بمب نفوذگری نمی‌تواند آن‌قدر در زمین فرو رود که آثار رادیواکتیو انفجار هسته‌ای را مهار کند. برای هدفی در محیط شهری، حتی برآوردهای رسمی از صدها هزار تا میلیون‌ها کشته و مجروح سنگین سخن گفته‌اند. پس دفعه بعد که کسی گفت "سلاح هسته‌ای تاکتیکی"، می‌توان واژه تاکتیکی را کنار زد و عدد پشت آن را دید: سه میلیون. این عدد ترجمه انسانی "کاربرد محدود" است.

نخست مردم را بی‌صلاحیت اعلام می‌کنند

اما در فلسفه سياسي راست، پیش از آنکه بتوان کشتار یک جمعیت میلیونی را چنین وقیحانه توجیه کرد، باید آن جمعیت را از مقام انسان‌های صاحب اراده پایین کشید. باید ثابت کرد که آنان "عقب مانده"، "متعصب"، "ناتوان" و فاقد "ظرفیت رهایی" اند. باید آنان را "مادون انسان"، "تروریست" قلمداد کرد تا بتوان نسخه هیروشیما و ناگازاکی را با "وجدان راحت‌تر" برایشان تجویز کرد.

در نظریه کنگرلو (الهیاری کنگرلو)، زیارت کربلا، مناسک مذهبی و نام‌هایی چون محمد و حسین به شواهد ناتوانی تاریخی مردم تبدیل می‌شوند. میلیون‌ها انسان با تفاوت‌های طبقاتی، سياسي، فرهنگی و نسلی یکباره "اسلامی" قلمداد می‌شوند. نام شناسنامه‌ای جای آگاهی سياسي، مناسک فردی جای رفتار اجتماعی و صف زائران کربلا جای کل جامعه ایران را می‌گیرد.

نام کودک را خانواده هنگام تولد انتخاب می‌کند؛ اما سیاست و آگاهی انسان در جریان زندگي، کار، ستم، مبارزه و تجربه تاریخی شکل می‌گیرد. داشتن نام محمد یا حسین نه کسی را الزاماً مدافع ولایت فقیه می‌کند و نه دشمن آزادی. هزاران مخالف، زندانی و جان‌باخته راه آزادی و سوسیالیسم نام‌های عربی - مذهبی داشته‌اند.

این هم لابد تازه‌ترین متد جامعه شناسی راست است: برای سنجش ظرفیت انقلابی یک جامعه دیگر نیازی به بررسی طبقات، اعتصابات، جنبش زنان، اعتراضات، بحران قدرت و سازمان‌های سياسي نیست؛ کافی است به اداره ثبت احوال بروید و اسم بچه‌ها را بشمارید.

اما کنگرلو به چنین تصویری نیاز دارد. زیرا اگر مردم ایران قادر به انقلاب باشند، ضرورت ارتش ناجی فرو می‌ریزد. و اگر مردم صاحب حق و اراده باشند، سخن گفتن از "مدل ژاپن" عربان‌تر و کریه‌تر از آن می‌شود که بتوان تحملش کرد. مردم را از صلاحیت سياسي ساقط می‌کنند تا بمب‌افکن‌ها صلاحیت پیدا کنند.

جمهوری اسلامی را سرنگون کند و بنابراین باید به "مدل ژاپن" اندیشید. از طرف دیگر، در دستگاه نظامی بزرگ‌ترین قدرت هسته‌ای جهان، بحث بر سر افزایش نقش سلاح‌های "قابل استفاده‌تر" جریان دارد و ایران نیز به‌عنوان یک سناریوی مشخص مطرح می‌شود.

این دو از یک مرکز فرماندهی صادر نشده‌اند، اما می‌توانند یکدیگر را تکمیل کنند. یکی امکان فنی انفجار را محاسبه می‌کند؛ دیگری جامعه‌ای را که ممکن است زیر آن انفجار قرار گیرد از صلاحیت سياسي ساقط می‌کند. آنجا مهندسی انفجار است؛ اینجا مهندسی رضایت به انفجار.

این روند فقط مختص محافل آمریکایی نیست. در ۶ آوریل، شیمون پرایس در تلویزیون اسرائیل و در حضور ایتمار بن‌گورین آشکارا از استفاده اسرائیل از بمب اتم در ایران سخن گفت. استدلالش نیز همان منطق آشنانی جنگ بود: تلفات فوری ممکن است "محدود" باشد، اما در درازمدت جان‌های بیشتری نجات خواهد یافت.

این همان حسابداری سياسي مرگ است: انسان امروز را می‌کشند و جان فرضی انسان فردا را در ستون سود می‌نویسند. کلمه کلیدی در همه این بحث‌ها یکی است: محدود. جنگ هسته‌ای محدود. کاربرد محدود. سلاح تاکتیکی. تلفات محدود. اما "محدود" دقیقاً چند انسان است؟

سه میلیون؛ "محدود" یعنی این

پاسخ این سؤال را لازم نیست از ادبیات جنبش ضدجنگ بگیریم. می‌توان به مطالعه‌ای بازگشت که مشخصاً درباره کاربرد سلاح هسته‌ای سنگرشکن علیه ایران انجام شد.

میان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ دولت بوش پروژه "نفوذگر هسته‌ای مقاوم" یا RNEP را دنبال می‌کرد؛ کلاهکی در مقیاس ۱٫۲ مگاتن برای هدف قراردادن تأسیسات عمیق زیرزمینی. در جریان همان بحث، اتحادیه دانشمندان نگران آمریکا سناریوی استفاده از چنین سلاحی علیه تأسیسات زیرزمینی اصفهان را با نرم‌افزار پیش‌بینی خطر مورد استفاده پنتاگون شبیه‌سازی کرد. نتیجه؟ سه میلیون کشته بر اثر تشعشع ظرف دو هفته. و حدود سی و پنج میلیون انسان دیگر در افغانستان، پاکستان و هند می‌توانستند در معرض سطوحی از تشعشع قرار گیرند که خطر سرطان را افزایش می‌دهد.

سه میلیون. اینجاست که واژه "تاکتیکی" باید از زبان ژنرال به زبان انسان

اسلامی بر علیه جامعه است.

جنگ تروریست‌ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن"؛ از شکست نظامی جنگ تا زمینه

سازی برای هیروشیمايي دیگر ...

انقلاب به گواهی نامه بی دینی نیاز ندارد

یک فرض بنیادی کنگرلو این است که "جامعه مذهبی" قادر به انقلاب نیست. اما تاریخ هیچ شاهی برای این حکم ارائه نمی‌کند. انقلاب‌ها زمانی رخ نمی‌دهند که مردم ابتدا در یک امتحان فلسفی و ایدئولوژیک نمره قبولی بگیرند. انقلاب محصول بحران حکومتی، باز شدن مسئله قدرت سیاسی، ورود توده‌های مردم و طبقه کارگر به میدان، گسترش مبارزه طبقاتی، سازمان‌یافتگی و وجود افق و رهبری سیاسی است. آگاهی مردم نیز در جریان مبارزه تغییر می‌کند. انقلاب فقط محصول آگاهی پیشین نیست؛ خود مدرسه عظیم دگرگونی آگاهی، روابط و قدرت اجتماعی است.

اما چه کسی گفته است جامعه ایران "اسلامی" است؟ حکومت اسلامی است. مذهب بی‌تردید رنگ سیاه خود را بر بخش‌هایی از جامعه زده است، اما جمهوری اسلامی بیان طبیعی فرهنگ سیاسی مردم ایران نیست. برخلاف افسانه‌ای که جمهوری اسلامی، سلطنت‌طلبان و بخش بزرگی از تاریخ نگاری رسمی مشترکا تکرار می‌کنند، انقلاب ۵۷ یک انقلاب "اسلامی" نبود. اسلام‌یست‌ها سرانجام قدرت را تصرف کردند؛ اما نام حکومتی که از شکست یک انقلاب بیرون آمد، ماهیت آن انقلاب را تعیین نمی‌کند.

مردم برای برپایی ولایت فقیه، حجاب اسلامی، دادگاه شرع، قصاص، اعدام و حکومت آخوندها به خیابان نیامدند. برای خلاصی از استبداد سلطنتی، ساواک، زندان، شکنجه، سانسور، نابرابری، بی‌حقوقی و تحقیر به میدان آمدند. کارگران صنعت نفت برای اسلامی کردن جامعه اعتصاب نکردند؛ دانشجویان برای جایگزین کردن ساواک با اطلاعات سپاه ننگیدند؛ زنان برای آن به خیابان نیامدند که چند ماه بعد حق پوشش، کار و زندگی‌شان زیر حمله اوباش اسلامی قرار گیرد. انقلاب خیزش جامعه علیه نظم موجود بود؛ جمهوری اسلامی پاسخ ضدانقلاب اسلامی به آن خیزش شد.

و کافی است به جامعه امروز نگاه کنیم. اعتراض روزمره زنان علیه حجاب اسلامی، مقاومت جوانان در برابر قوانین مذهبی، مبارزات کارگری، اعتراضات دانشجویی و نفرت گسترده از دستگاه روحانیت، همگی در برابر تصویر جامعه یکپارچه "اسلامی" قرار دارند. حکومتی که برای اسلامی نگه‌داشتن جامعه به گشت ارشاد، زندان، سانسور، باتوم و اعدام محتاج است، تجسم اسلام جامعه نیست؛ نیروی تحمیل و جهاد

قدرت مردم نیز با تعداد تفنگ‌هایشان سنجیده نمی‌شود. جامعه‌ای که می‌تواند تولید را متوقف کند، حمل‌ونقل را بخواهاند، دستگاه اداری را فلج کند، دانشگاه و مدرسه را به کانون اعتراض بدل سازد، محلات را سازمان دهد و فرمانبری در دستگاه سرکوب را درهم بشکند، دست خالی نیست. قدرت کارگر در تعداد موشک و جنگنده نیست؛ در جایگاه او در تولید و بازتولید جامعه است. قدرت زن در بمب‌افکن خارجی نیست؛ در مبارزه‌ای است که یکی از ستون‌های ایدئولوژیک رژیم را در زندگی روزانه شکسته است. قدرت مردم در اعتصاب عمومی، شورا، سازمان‌یابی، قیام و فروپاشاندن اطاعت اجتماعی از حکومت است.

راست جنگ طلب این قدرت را انکار می‌کند، زیرا اگر مردم فاعل انقلاب باشند، جایی برای احمد چلبی ایرانی و ارتش "نجات‌بخش" آمریکا و اسرائیل باقی نمی‌ماند.

"بمب اتمی تاکتیکی"؛ نام فنی یک جنایت عظیم

اکنون می‌توان معنای واقعی اصطلاح "بمب اتمی تاکتیکی" را دقیق‌تر فهمید. "تاکتیکی" به نقش نظامی سلاح اشاره دارد، نه به محدود بودن رنج انسان. هیچ دیوار جادویی‌ای پیرامون محل انفجار کشیده نمی‌شود که تشعشع را در "محدوده تاکتیکی" نگه دارد.

برای کودکی که در موج حرارتی می‌سوزد، بمب اتمی تاکتیکی نیست. برای مادری که اثری از جسد فرزندش پیدا نمی‌کند، تاکتیکی نیست. برای پزشکی که بیمارستان و بیمارانش هم‌زمان زیر آوار می‌روند، تاکتیکی نیست. برای نسلی که با سرطان، آلودگی آب و خاک و آثار تشعشع زندگی می‌کند، تاکتیکی نیست.

تاکتیک متعلق به ژنرال است؛ مرگ متعلق به مردم.

این قدرت زبان بورژوازی مدرن است: ابتدا جنایت را به اصطلاح فنی تبدیل می‌کند و سپس اصطلاح فنی را جای واقعیت می‌نشانند. گرسنگی می‌شود "فشار حداکثری"، خفه کردن اقتصاد می‌شود "روز D اقتصادی"، بمباران شهر می‌شود "عملیات دقیق" و کشتار میلیونی با سلاح هسته‌ای می‌شود "کاربرد محدود".

بمب اتمی میان فرمانده سپاه و کارگر، زندانبان و زندانی سیاسی، جلا و قربانی، مذهبی و بی‌مذهب تمایز نمی‌گذارد. شهری را می‌کشد تا حکومتی را وادار به تسلیم کند. حکومت هدف اعلام‌شده است؛ اما مردم سوخت واقعی ماشین جنگ‌اند.

"مدل ژاپن" را به فارسی ساده ترجمه کنیم: کودکی که پوستش می‌سوزد؛ محله‌ای که در چند ثانیه ناپدید می‌شود؛ انسانی که هیچ نقشی در قدرت ندارد اما به خاکستر تبدیل می‌شود؛ شهری که برای واداشتن حاکمان به تسلیم، همراه ساکنانش مجازات می‌شود. هیروشیما مدل سرنگونی حکومت نیست؛ نام یک جنایت عظیم علیه

جنگ تروریست‌ها: فصل اتمی؟

"مدل ژاپن"؛ از شکست نظامی جنگ تا زمینه

سازی برای هیروشیمايي ديگر ...

بشریت است.

جنگ آمریکا و اسرائیل قرار نمی‌گیرد. نقطه عزیمت ما زندگی، آزادی و قدرت مردم است. ما رژیم را برای نجات جامعه می‌خواهیم سرنگون کنیم؛ آنان آماده‌اند جامعه را برای سرنگونی رژیم قربانی کنند. این تمام فاصله دو سیاست است.

برای ما، هر کودک، هر زن، هر کارگر، هر بیمار و هر انسان ساکن ایران غایت سیاست است، نه عددی در جدول "تلفات قابل قبول". مردم در ایران نه امت جمهوری اسلامی‌اند و نه گوشت دم توپ اپوزیسیون جنگ طلب. آنان انسان‌اند؛ نیروی بالقوه انقلاب و صاحبان جامعه‌اند.

راه رهایی ایران از "روز D اقتصادی"، محاصره، بمباران و "مدل ژاپن" نمی‌گذرد. از اعتصاب عمومی، سازمان‌یابی کارگری، جنبش رهایی زن، شوراهای نافرمانی اجتماعی، قیام توده‌ای و تبدیل شدن کارگر، کمونیسم و آزادی‌خواهی به نیروی قدرتمند در رأس اعتراض جامعه می‌گذرد. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، اما نه با سوزاندن جامعه؛ با برخاستن مردم ایران.

آزادی از دهانه بمب اتم بیرون نمی‌آید. هیچ جامعه آزاد و برابری بر خاکستر کودکان بنا نمی‌شود.

۴ سپتامبر ۲۰۲۶

نه جمهوری اسلامی، نه محاصره، نه هیروشیما
مخالفت با جنگ و تحریم اقتصادی، دفاع از جمهوری اسلامی نیست.
این دوگانه را دولت‌ها و تبلیغاتچی‌هایشان ساخته‌اند تا مردم را میان دو سوی ارتجاع زندانی کنند.

جمهوری اسلامی رژیمی آدمکش، ضد زن، ضد کارگر و دشمن آزادی است. باید سرنگون شود. اما آمریکا و اسرائیل برای آزادی مردم ایران نمی‌جنگند. دولت‌ها برای منافع ژئوپولیتیک، امنیتی و اقتصادی خود می‌جنگند. بمب آنان حامل آزادی و برابری نیست؛ حامل ویرانی، میلیتاریسم و سناریوی سیاه است.

اردوی انسانی و سوسیالیستی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی پشت

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،

مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از

این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف

تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح

فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد

نمی‌توان به ملیت خاصی گروید و یا از آن

برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

برنامه های تلویزیون پر تو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال

آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید

و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

اعدام قتل عمد دولتی است!



برای اهدای اعضای بدن او، یک سیلی محکم بر چهره خشونت و سیستمی است که بانی این فلاکت است. آنجا که یک تفکر و یک فرد (به نمایندگی از یک فرهنگ مردسالار و بیمار)، با وحشی‌گری تمام جان و کرامت را می‌گیرد، خانواده‌ای با دست‌های خالی، در اوج سوگ و با قلبی سرشار از شرافت، به دیگران

جمهوری اسلامی مردم را از کرامت

انسانی تهی کرده است!

راهی جز بیداری نیست

عثمان رسولی

داستان تلخ و تکان‌دهنده نیلوفر مجاور، تنها روایت یک جنایت هولناک و جنون‌آمیز فردی نیست؛ بلکه آینه‌ای تمام‌نما از سقوط کرامت انسانی و زنگ خطری برای جامعه‌ای است که در چنبره بحران‌ها و فلاکت‌های ساختاری گرفتار شده است. مرگ مغزی دختری جوان که برای لقمه‌ای نان و کمک به خانواده‌اش تلاش می‌کرد و سپس در سیاه‌چاله خشونت، شکنجه و آزارهای غیرانسانی یک متجاوز جان باخت، وجدان هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. اما برای درک عمق این فاجعه، باید از سطح این جنایت فراتر رفت و به ریشه‌هایی پرداخت که چنین هیولاهایی را در بستر خود پرورش می‌دهند.

وقتی نهادهای حاکمیتی و سیستم قانون‌گذاری، به جای پاسداری از جان، امنیت و کرامت شهروندان، با قوانین تبعیض‌آمیز و نگاهی فرودست به زنان، راه را برای اعمال خشونت باز می‌گذارند، نتیجه آن بازتولید خشونت در تمام لایه‌های اجتماع است. در سیستمی که زن از حمایت‌های قاطع قانونی، پناهگاه‌های امن اجتماعی و استقلال اقتصادی برخوردار نیست، متجاوزان و مرتکبان خشونت حاشیه امنی برای خود احساس می‌کنند. جمهوری اسلامی با سیاست‌هایی که در دهه‌های گذشته کرامت انسانی را به حاشیه رانده و فشارهای سنگین اقتصادی و روانی را بر طبقات فرودست تحمیل کرده، بستری ساخته است که در آن «انسان» بی‌ارزش می‌شود. وقتی قدرت مسلط، خود مروج خشونت و بی‌عدالتی باشد، این رویه به شکل یک بیماری عفونی به متن جامعه سرریز می‌کند.

«چقدر جامعه این ناهنجاری را قبول کرده است؟» دقیقاً همان نقطه بحرانی ماجراست. فقر، فشارهای معیشتی، سرکوب مداوم و بمباران روزمره با اخبار تلخ، روان جمعی را فرسوده و حساسیت‌های انسانی را دچار رخوت کرده است. خطر بزرگ این است که جامعه در برابر خشونت و تباهی دچار «بی‌تفاوتی آموخته‌شده» شود. وقتی آدم‌ربایی و شکنجه دوازده‌روزه یک دختر در گوشه‌ای از این سرزمین رخ می‌دهد و سیستم با تأخیر یا بی‌تفاوتی با آن برخورد می‌کند، قبح جنایت شکسته می‌شود. پذیرش خاموش این تباهی، همان نقطه‌ای است که جامعه در آن از درون تهی می‌شود و کرامت انسانی به مسلخ می‌رود.

در دل این تاریکی مطلق و اوج شقاوت، تصمیم خانواده داغدار نیلوفر

«زندگی» می‌بخشد. این اقدام انسان‌دوستانه، مرز روشن میان انسانیت مقاومت‌کننده و توحش تحمیل‌شده را رسم می‌کند و نشان می‌دهد که حتی در ویرانه‌ترین شرایط، هنوز بذریه‌ای از شکوه انسانی زنده است.

ما در برابر این تاریکی بی‌دفاع نیستیم، مگر آنکه خودمان تسلیم شویم و به این فجایع عادت کنیم. نجات این جامعه نه از مسیر بی‌تفاوتی و پناه بردن به لاک انزوا، بلکه از مسیر بازیابی ارزش‌های انسانی، همبستگی اجتماعی و ایستادگی در برابر عادی‌سازی خشونت می‌گذرد.

جامعه باید بپذیرد که امنیت و کرامت انسانی، کالایی نیست که حاکمیت‌ها به ما هدیه دهند؛ بلکه حقی است که باید برای حفظ آن ایستادگی کرد. خون نیلوفرها نباید در سکوت، سانسور و فراموشی گم شود. پیگیری مطالبه‌گرانه این پرونده، رسوا کردن قاتل و حامیان پنهان احتمالی او، و حمایت همه‌جانبه از خانواده مجاور، حداقل وظیفه اخلاقی جامعه است. یاد نیلوفر باید تلنگری بیدارکننده باشد تا به یاد بیاوریم: ما برای بازپس‌گیری کرامت ازدست‌رفته‌مان، چاره‌ای جز بیدار ماندن و ایستادن در کنار یکدیگر نداریم.

۴ سپتامبر ۲۰۲۶

لینک خبر <https://kurdistanhumanrights.org/.../2026/09/04/p49811>

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



تغییر داده، در فایل صوتی ۱۵ دقیقه‌ای خود از تحلیل آخرین نتایج انتخابات، رسماً سعید جلیلی را فردی بروکرات و اداری دانسته که بخاطر تصادف و اتفاق مانند چاپلین فیلم عصر جدید، ناگهان پرچم سرخ از سر تصادف به دستش افتاده و پرچمدار مبارزه علیه اولیگارش‌های فاسد دولت سوم روحانی (منظور تیم

مسعود پزشکیان) شناخته شده که برخی چهره‌های با سوگیری ضد بازار آزاد مثل امیرحسین ثابتی و یاسر جبراییلی در کنار او هستند.

او مدعی شده که پشت سعید جلیلی حمایت خودجوش مردمی و ضد اولیگارش‌های بوده و از طبقه کارگر و شعار علیه پیمانکاران نیز در کنار او ناگزیر استفاده شده است!

این دفاع یواشکی و ضمنی پدر اردوگاه مقاومت در شرایطی است که بسیاری از چهره‌های دارودسته علی‌علیزاده، پریسا نصرآبادی، طاها زینعلی، پیام شاکر، اشکان خراسانی و عسل اخوان و دیگر شرکای چپ نو و کهنه آنها و اعوان و انصار داخلی‌شان علناً کارزار سعید جلیلی را در انتخابات با هشتگ پروموت و حمایت کردند.

این حمایت‌ها از راست‌ترین جریان ممکن در جمهوری اسلامی و شاهد آوردن از مارکس و لنین برای حمایت از ذوالنور و رائفی پور توسط این اساتید، درحالی انجام شد که سعید جلیلی دنباله جریانی است که در دهه شصت کارگر را (اجیر) می‌نامید تا حقوق کارگری را از وی ساقط کند. وی ادامه جریانی است که در خپره نذر اشتغال اصفهان، هنوز دنبال از بین بردن حداقل دستمزد و حذف همین قانون کار نیم‌بند است. ضمن اینکه همین سعید جلیلی تندترین شوک‌بزن را در قالب طرح موسوم به «و.ا.ن» در دستور کار دولت سایه خود گذاشته بود.

این جماعت با تبدیل کردن خود از چپ محور مقاومتی و نئوتوده‌ای، به بخشی از نیروهای درون حاکمیت که در صدا و سیما ظاهر می‌شوند، در کنار دوستان لیبرال اصلاح‌طلب خود مانند موسی غنی‌نژاد، قرار است بال مارکسیست نظام و جزئی از سیستم تلقی شوند. لنین در ترسیم مفهوم «مارکسیسم قانونی» چهره امثال این‌ها را به خوبی افشا کرد. البته این حضرات از این غافل هستند که تاریخ گذشتگان خود را نخوانند و نمی‌دانند که در پایان «خر داغ می‌کنند»!

دیر نیست که دارودسته شفیق و امثال پویان صادقی‌ها و دیگر اسامی مستعار، بر همین ریل حرکت کرده و آنان نیز با افشای اسم، «کار حوزهای» خود را که مدل مبتذل «جامعه‌گردی» و «تئوری پیوند» حزب توده و چپ سنتی است را با مجوز از حوزه‌های علمیه ادامه دهند تا وجه تسمیه حوزوی سبک کارشان، بطور کامل محقق شود!

۲۸ تیرماه ۱۴۰۳

دگردیسی چپ محور مقاومتی از «نئوتوده‌ای» به «مارکسیست قانونی»

سمیرا دولتشاهی

بازنشر: انتشار مجدد این یادداشت از فعالین داخل در مورد جریان موسوم به «چپ محور مقاومت» ضروری است. اینها تنها به بهانه جنگ زیر پرچم رژیم اسلامی رفتند، سالهاست در این کمپ اطراق کردند. عمل امروزشان در متن جنگ و دفاع فالانتر از جمهوری اسلامی و منحط‌ترین و جنایتکارترین جناح‌های آن ادامه همین سیاست در مضحکه انتخابات است. سمیرا دولتشاهی موجز اما دقیق شمایل اینها را نشان داده و امروزشان را تصویر کرده است. سردبیر.

در جریان انتخابات چهاردهمین دوره ریاست جمهوری رژیم اسلامی، چپ بورژوازی ایران صرف‌نظر از جناح‌های آن به بخش‌های مختلفی تقسیم شد که مواضع کم سابقه چهره‌های این جریان قابل توجه است. در این میان برخلاف دوره‌های گذشته به دلیل آبروریزی زیادی که رای دادن ایجاد می‌کرد، جناح نئوتوده‌ای که بطور سنتی در ادامه مشی جریاناتی مثل فدایی اکثریت و راه توده و چپ فرانکفورتی به اصلاح طلبان رای می‌داد، این بار اندکی با سکوت و دست به عصا حرکت کرد. تنها عناصر بدنام و سوخته‌ای مثل فرخ نگهدار تا عمه‌های داخلی وی از رای به پزشک‌های همچنان حمایت کردند.

از آنجا که برای بسیاری از چهره‌های جنبش سبزی و اپوزیسیون راست داخلی مثل مصطفی تاجزاده و نرگس مجدی برای حفظ ظاهر رای خود را به پزشک‌های ندادند، بسیاری از چهره‌های چپ دارای نوستالژی جنبش سبز سکوت کرده یا با تردید به صف تحریم‌کنندگان مضحکه انتخاباتی پیوستند.

اما در این میان خط محور مقاومت از همه بیشتر به شکوفایی خود ادامه داد و در پیدا و پنهان از چهره ضدامپریالیست و حامی مستضعفین نظام یعنی سعید جلیلی حمایت کرد. این چپ در ادامه خط مستضعف پناهی خود رسماً از تندترین جناح حامی بستن تمام منافذ کشور (به قدری که نیروهای خود سیستم به نفس تنگی بیفتند) هم حمایت کامل به عمل آورد.

در این میان برخی با سکوت و نپيستن به کارزار تحریم انتخاباتی و حمله نسبی به تحریم‌کنندگان، خود را بی طرف جا زده اما پیدا و پنهان گرای رای دادن و حمایت از سعید جلیلی را به هواداران خود دادند.

اخیراً بهمن شفیق این پدر معنوی خط محورمقاومت که در اقدامی انقلابی سایت تدارک کمونیستی خود را به «سازمان تدارک کمونیستی»

علیه جنگ و جنگ طلبان، برای سرنگونی جمهوری اسلامی!

آزادی بیان؛

"توهین به مردم"، "توهین به مقدسات"

سیاوش دانشور



نیست بلکه بین دموکراسی و دیکتاتوری است"، به دین و خرافه نیاز دارد، به دموکراسی لویه جرگه ای نیاز دارد. چنین کسانی وقتی احساس فشار کنند دوباره قمه و پونز جیب میگذارند و مخالفین شان را مشمول الطاف اسلامی میکنند.

یک رگه عمومی در بحث آزادی بیان اینست که مسئله

امروز مردم ایران چی هست و چی نیست و البته خود جواب میدهد که مسئله مردم تهاجم به دین نیست. استدلالها متنوع و متلون اند اما این تنوع و تلون میان طیفهای یک بستر سیاسی واحد است که با نفس تهاجم انتقادی به دین و مذهب و اسلام مسئله دارد. همه اینها انواع ادله برای ما ردیف میکنند که کوتاه بیائید، "حساب اسلام را از آخوند و حکومت اسلامی جدا کنید"، "به باورهای مردم احترام بگذارید"، "سکولار باشید نه ضد دین"، "منتقد صلحجو باشید نه منتقد ایدئولوژیک و ستیزه جو"، "مردم ایران صدقه میدهند"، "عینی باشید نه ذهنی"، "توهین با آزادی بیان فرق دارد"، "کارگران امرشان اینست و آن نیست!" و صف طولی از استدلالهایی که در بحث آزادی بیان، "اما" و ملاحظات و بایدها و نبایدهای خود را دارند.

این طیف سیاسی خودشان "مقدسات" دارند، اگر در "مقدسات" اسلامی شریک نباشند دستکم به مذهب بعنوان ابزاری مهم و ضروری مینگرند. برخی شان مانند ناسیونالیستها مخالفت شان با اسلام برسر هژمونی اسلام یا ناسیونالیسم است و نه مخالفت با وجود مذهب و دستگاه و اتیکان اسلامی. اینها طبق تاریخ سیاه دورانهای قدیم شان، مذهب و سلطنت را دوقلوی ضروری ای میبینند که یکی سلطان و هدیه خدا به مردم است و دیگری توجیه گر الهی قدرت سلطان. بخشی دیگر که دموکراسی میخواهد، بدون اسلام و حکومت اسلامی و مشارکت با اسلامیون نمیتواند دموکراسی را تعریف کند. سکولارهایشان مرتباً تاکید میکنند که "آنها سکولارند و نه ضد دین". در طیف رادیکال تر و جوانان اینها، "مبارزه با مذهب امری تاریخی است"، "تابعی از نفی سرمایه داری بطور کلی است"، "مبارزه طبقاتی مهم تر است"، و بحث تقابل با مذهب انحرافی نابخشودنی است که "به اتحاد طبقه کارگر ضربه میزند". این استدلالها البته یک اپسیلون پایشان روی زمین واقعی و طبقاتی و تاریخی نیست و تنها زبانی متفاوت برای سیاستی محافظه کار در مقابل مذهب است. تلاشی بیهوده برای روتوش اشتراک سیاست با ناسیونالیستها و جمهوریخواهان و اسلامیون متفرقه در بحث آزادی بیان است.

پاسخ ما به کل این طیف های متفاوت که در بحث آزادی بیان کمابیش در یک صف ایستاده اند، بسادگی اینست که آزادی بیان و نقد و ابراز وجود در اشکال مختلف، اولاً حق هر کسی است، ثانیاً مبصر و مجمع تشخیص مصلحت و اداره ارشاد نمیخواهد، ثالثاً مرز ندارد و هیچ محدوده ای مصون از آن نیست، رابعاً به اعتقادات و

در ایران بدنبال قیام بهمن ۱۳۵۷ مقوله "آزادی بیقید و شرط بیان و نقد" بشدت غریب بود و حتی "لیبرالی" توصیف میشد. اما بتدریج به یک بند برنامه سیاسی اکثر نیروها و جریانات چپ اپوزیسیون تبدیل شد. امروز اما، تراشیدن "مقدسات"، کشیدن سیم خاردار دور تعصبات عقبمانده بعنوان حوزه های غیر قابل بحث، و واکنش به هر مسئله ای تحت عنوان "توهین به یک گروه یا قوم یا ملت یا دین" یا "توهین به مقدسات" مسئله را بسیار پیچیده کرده است. اگر اوضاع به همین روال پیش برود، باید در فردای ایران هزاران مجسمه از "مقدسات" مختلف برپا کنیم و دهن بیش از نود درصد مردم را به این دلیل که حرفشان میتواند "توهین" به عده دیگری تلقی شود، ببندیم! این ارتجاع محض است و کمونیسم و جنبش طبقه کارگر مطلقاً نباید با آن سازش کند.

برنامه کمونیستی ما از:

"مبارزه قاطع علیه هر نوع تبعیض نژادی و نژادپرستی" و "ممنوعیت هر نوع تبلیغ نفرت مذهبی، ملی و قومی، نژادی و جنسی. ممنوعیت ایجاد احزاب و گروه های سیاسی که برتری ملی، قومی، نژادی، مذهبی و جنسی گروهی از مردم بر دیگران، جزو اصول رسماً اعلام شده آنها باشند"، سخن میگوید که مصداق آنها روشن است. ما مقوله ای بنام "توهین به مردم" یا "توهین به عقاید و مقدسات مردم" نداریم.

آزادی بیان

تا به خود بحث آزادی بیان بطور کلی برمیگردد، بیان قید و شرط ندارد، مرز ندارد، تابع هیچ نوع تبصره و "مقدساتی" نیست، هیچ گروه و قدرت و دولت و حکومت و مذهب و آتوریت و عشیره ای نمیتواند غل و زنجیر بیای آزادی بیان ببندد. نقد یک وجه مهم آزادی بیان است. ما برای تحقق "آزادی کامل و بی قید و شرط انتقاد و نقد، آزادی انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی و ایدئولوژیکی جامعه، لغو هر نوع ارجاع در قوانین به باصطلاح مقدسات ملی و میهنی و مذهبی و غیره بعنوان عامل محدودکننده آزادی نقد و اظهار نظر مردم، ممنوعیت هر نوع تحریکات و تهدیدات مذهبی و ملی و غیره علیه بیان آزادانه نظرات افراد" مبارزه میکنیم.

کسی که از نقد سیاسی برآشفته میشود و یا واکنشهای غیر طبیعی نشان میدهد، باید بدو به طبیب اش مراجعه کند. چنین کسانی صلاحیت دفاع از آزادی بیان ندارند چون هنوز دامنه تحمل سیاسی شان از خشکه مقدس های اسلامی فراتر نرفته است. شبهه "اپوزیسیونی" که در صورت مسئله جمهوری اسلامی شریک است و بحث اش اینست که "شکاف در جامعه ایران بین بی دینی و دینداری

خودتان را بگوئید و برای آن مبارزه کنید و نیرو جمع کنید.

آزادی بیان؛

"توهین به مردم"، "توهین به مقدسات"...

"مقدسات" هر کسی برمیخورد باید تحمل داشته باشد و حق ندارد شانتاژ کند، فتوا دهد، تهدید و ارباب کند، روانکاری و نشر اکاذیب کند. انسانها یکبار دنیا می آیند و حق دارند در این یکبار هرچه دلشان میخواهد و با هر چهارچوبی که میخواهند بگویند و هیچ قانون و دولت و قدرتی نباید مانع آن شود. قانون نهایتا باید این حق را برسمیت بشناسد و مانع تعرض به آزادی بیان به هر بهانه ای شود.

باورهای مردم

"باورهای مردم" وسیله ای است که هر کسی که مخالف حرف انتقادی من و شماسست پشت آن سنگر میگیرد و اعتراض میکند که "این حرف شما علیه باورهای مردم است"، "به باورهای مردم احترام بگذارید"! بگذارید بررسی کنیم که باورهای مردم در کدام مرجع و نهاد و اداره مورد توافق عموم ثبت شده است؟ آیا بجز اینست که حکومتی مانند جمهوری اسلامی و داعش و طالبان با زور شمشیر و قانون اسلام همه مردم را ملزم کرده که به این باورها گردن بگذارند؟ مردم باورهای مختلفی دارند و این باورها قبل از اینکه باور خودشان باشد باور طبقات حاکم است. اگر سلطنت در ایران حاکم باشد من و شما به اجبار جزو "ملت ایران" محسوب میشویم و لذا "باورهای ملت ایران" و "مقدسات" شان چنین و چنان میشود. اگر اسلام قدرت را در دست داشته باشد من و شما جزو "امت اسلامی ایران" سرشماری میشویم و "باورهای امت اسلامی ایران" و "مقدسات اسلامی" طور دیگری تعریف میشود. اگر عشایر و اقوام و فدرالیستها حاکم شوند، باورهای مردم صد جور میشود و هر کدام دیگری را "پست"، "تازی"، "شوونیست"، "سوسمارخور" و صد ناشایست دیگر میدانند و تثبیت "باورهای رسمی مردم" به جنگ داخلی و نتایج آن گره میخورد. اگر دموکراسی حاکم باشد، از کل این ماتریال عهد عتیقی نمونه برداری میکنند و تناسب و تقسیم قدرت بین آنها را "باور مردم" نام میگذارند.

در این میان این خود مردم اند که بی تقصیر اند، کسی نظرشان را نمیپرسد، جایی دسته جمعی اعلام نکردند که چه باوری دارند، چه باوری ندارند، و در قبال انتقاد و اعتراض چه میگویند و چگونه میخواهند عمل کنند؟ "مردم" و "باورهای مردم" کاغذ کادو و چهارچوبی است که هر مرتجعی تلاش میکند عقاید خود را بر این اساس موجه جلوه دهد اما در دنیای واقعی علیه عناصر و آحاد و گروههای همان "مردم" به نام "باورهای مردم" می ایستد! پاسخ به همه این طیف اینست که مردم باورهای مختلفی دارند، فرهنگ های مختلفی دارند، عقاید و سنتهای مختلفی دارند، آرمانهای مختلفی دارند، مردمی یکدست و یک جور با عقاید و باورهای یکسان وجود خارجی ندارد. پشت مردم سنگر نگیرید، داور جهان نباشید، عقاید

وانگهی چرا باید به هر باور مردم احترام گذاشت؟ این توقع بسیار ناموجهی است. برسمیت شناسی و دفاع از "حق" افراد و گروهها برای برخورداری از آزادی بیان با "احترام به باور" آنها خیلی فرق دارد. هر کسی حق دارد به هر خرافه و به هر ارتجاعی باور داشته باشد و با صدای بلند آنرا اعلام کند، دولت باید این حق را تضمین کند و ما مدافع آزادی و امکان مادی بروز ارتجاعی ترین و ناهنجارترین باورها و عقاید سیاسی هستیم. اما چرا بحث حق داشتن را به بحث سکوت در مقابل عقاید ارتجاعی تحت عنوان "احترام به باور مردم" بسط میدهید؟ آیا دلیل این نیست که تحت این پوشش میخواهید از همان ارتجاع سیاسی دفاع کنید؟ ما نه کلانتر باورهای مردم هستیم و نه به باورهای عهد عتیقی و ضد آزادی احترام میگذاریم. نه فقط احترام نمیگذاریم بلکه برای تغییر آنها مستمرا تلاش و مبارزه میکنیم. آزادی بیان رابطه ای است بین قدرت فائقه و شهروندان و نه رابطه شهروند با شهروند. قانون باید آزادی بیان را برای همه برسمیت بشناسد اما شهروند در مقابل شهروند موظف نیست در مقابل عقاید دیگر سجده کند. بالاخره باید نفس حق وجود داشته باشد و آزادی بیان و نقد باورهای دیگر رایج و فرض باشد تا جامعه بتواند بین عقاید درست و غلط انتخاب واقعی اش را بکند. تصور اینکه جامعه ای بدون نقد و بدون عبور از خرافه بتواند جلو برود تصویری غیر تاریخی و مذهبی است.

"توهین به عقاید مردم"

اگر عده ای میگویند باید به عقاید مردم احترام بگذارید، عده بیشتری در مخالفت با هر نقدی میگویند "این آزادی بیان نیست، توهین به عقاید مردم است"! "توهین به عقاید مردم" ابزاری برای ایجاد مناطق ممنوعه نظامی و امنیتی و حیثیتی و "ناموسی" است که قرار است از هر نقد و بررسی مصون بمانند. اسلام پدیده ای را توهین میدانند، ناسیونالیسم پدیده دیگری. هر کسی که "مقدسات" میترشد بدنیا آن "توهین به مقدسات" را غیر مجاز اعلام میکند. وانگهی توهین با افترا به افراد حقیقی و حقوقی بسیار فرق دارد. توهین یک قلمرو خاکستری است و معنی آن برای هر فرد بیشتر تابعی از فرهنگ سیاسی، نوع نگرش به پدیده ها، درجه وسعت نظر، عقب ماندگی و جمود فکری و فاکتورهای فرهنگی است. مثلا شما میتوانید با کاریکاتور در خیلی کشورها افراد و شخصیتهای سیاسی و هنری و مذهبی را مسخره کنید، در صورتی همین کار در ایران و عراق با یک الم شنگه و چه بسا شورش و تحریک ملی و مذهبی روبرو شود. شما میتوانید حرفی و طرحی را سکسیستی، ضد زن و غیره بنامید در صورتی که بخشی دیگر در جامعه آنرا امری عادی، پیش و پا افتاده، و حتی صورتی از آزادی بیان و ابراز وجود تلقی کند. شما میتوانید مولتی کالچرالیسم و تقسیم انسانها به مارکهای قومی و ملی و مذهبی و "اصیل" و "غیر اصیل" را یک پیشرفت بدانید و یکی دیگر آنرا عین راسیسم بدانند. ظاهرا حرف دومی میتواند برای اولی راسیستی باشد و برعکس، و در هر دو حالت به عقاید دو طرف "توهین" شده است!

کسانی که پشت بحث "توهین به عقاید مردم" سنگر میگیرند، و یا کسانی که در مقام توجیه گر و کارمند اداره سانسور

آزادی بیان؛

"توهین به مردم"، "توهین به مقدسات"...

تضمین و دفاع از حرمت و حقوق فردی و اجتماعی هر شهروند است. جامعه و قانون موظف به دفاع از امنیت جانی شهروندان است و باید در مقابل تهدیدها و تحریکات مذهبی و ملی و غیره علیه بیان آزادانه نظرات افراد بایستد.

در یک جامعه آزاد، در جایی که آزادی همه برسمیت شناخته شده است، در جایی که سرکوب سیاسی و فقر و ناامنی وجود ندارد، احترام انسانها به همدیگر بیشتر و همبستگی انسانی بالا میرود. در یک جامعه آزاد شعور و فرهنگ حاکم، مرزهای کهنه "عقاید مردم"، معنی "توهین" و همه چیز زیر و رو میشود. دین بعنوان دکائی برای لغت و لیس و آخوند و خاخام و کشیش بعنوان "قدیس" و "مقدسات مذهبی" رنگ میبازند. فرهنگ با شرایط اجتماعی تدریجاً متحول میشود. وضع قوانین جدید و آزادیخواهانه خود منشا ایجاد فرهنگ جدیدی میشود و این استدلال های عهد بوقی و محافظه کار تدریجاً بی معنی میشوند. امروز، تا به بحث آزادی بیان مربوط است، باید از تمامیت آن دفاع کرد و تسلیم سیم خاردارهای اسلامی و ناسیونالیستی و دمکراتیک نشد. این چهارچوبها ضد آزادی بیان و خود صورت مسئله امر آزادی و رهایی بشریت اند.

"مقدسات" نداریم!

اولاً ما بعنوان کمونیست کارگری "مقدسات" نداریم. ثانیاً آنچه که برای فرد یا افرادی "مقدس" است برای بقیه مردم جهان "مقدس" نیست. ثالثاً دنیا نمیتواند برای تحقق یک حق بدیعی و پایه ای بشری مانند آزادی بیان در جنگ مقدسات منجمد شود. همین طرفداران "مقدسات" در دنیای امروز هر دقیقه "مقدسات" عده دیگری را لگدمال و چه بسا نابود میکنند. مگر ندیده اید که طرفداران پر و پا قرص "ناموس" در جنگ یک ابرازشان تجاوز به "ناموس" دشمنان شان است؟ مگر ندیده اید که مذهبیون دو آتشه و پرچمداران "مقدسات مذهبی" در جنگ و ترور "اماکن مقدس" یکدیگر را منفجر میکنند؟ مگر ندیده اید ناسیونالیستهای دو آتشه و طرفدار "هویت مقدس ملی" هر روز "مقدسات ملی" رقبایشان را نابود میکنند؟ کلمه "مقدسات" و "توهین به مقدسات" پشت و روی سکه یک ارتجاع سیاسی برای تحدید آزادی بیان، کنترل مردم در جامعه و سلب آزادی آنهاست.

میلیاردها مردم جهان "مقدسات" مشترکی ندارند لذا "توهین به مقدسات" یک جز لاینفک از آزادی بیان است. نقد و هجو و مسخره کردن و توهین به "مقدسات" و باورهای فرد هنوز در چهارچوب آزادی بیان است. اما وقتی این نقد و توهین و تمسخر عقاید به خود فرد صاحب عقیده تسری پیدا میکند، یعنی وقتی نقد از حوزه تقابل آرا و افکار بیرون میرود و به تمامیت فرد حمله میکند، اینجا دیگر با راسیسم و تهاجم به حرمت و حقوق فرد و یا افراد دیگری روبرو هستیم و باید به همین عنوان راجع به آن بحث کرد. ما باید بروشنی بدانیم راجع به چه مسئله ای بحث میکنیم. مثلاً کسی نمیتواند و مجاز نیست تحت پوشش آزادی بیان به فرد حقیقی و حقوقی تهمت و افترا بزند. در چنین مواردی قانون میتواند فرد خاطی را نه بخاطر اظهارات و عقایدش بلکه بخاطر تهمت زدن و افترا به فرد دیگری تحت تعقیب قرار دهد. جامعه در کنار تضمین آزادی بیان و نقد، موظف به



برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

**آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست**

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

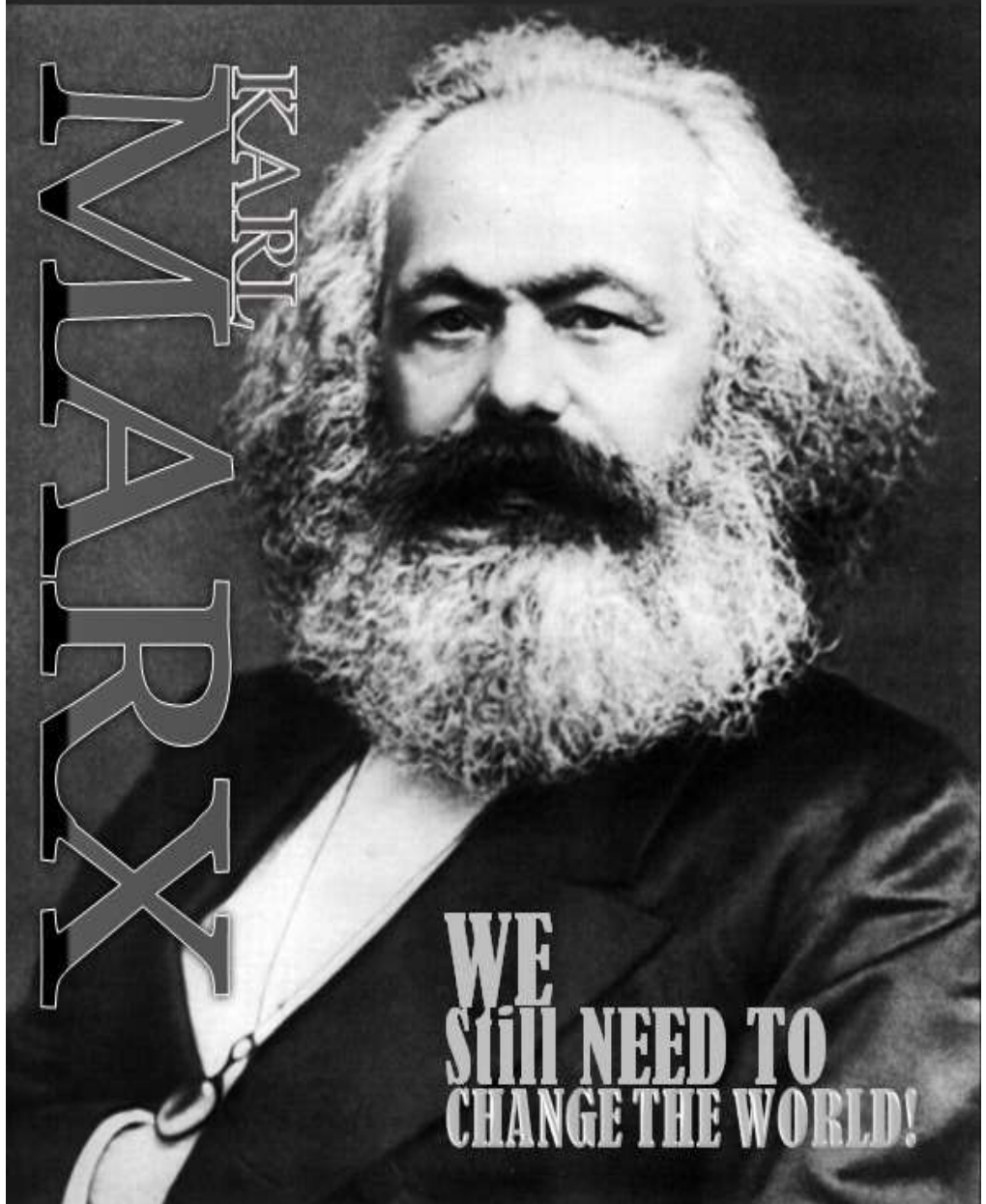
saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر : سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partowTV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!